

سلجوقیان: اختلافات مذهبی و پیامدهای آن

* پروین ترکمنی آذر
پژوهشگاه علوم انسانی

چکیده

ترکان سلجوقی، پس از تسلط بر ایران، برای کسب مشروعیت سیاسی از جانب خلیفه عباسی و کسب مقبولیت در میان مردم ایران، در جهت احیای قدرت ضعیف شده خلیفه و مذهب تسنن اقدام کردند. سلاطین سلجوقی و وزرای ایرانی آنان در راستای این هدف، به تعصبات مذهبی متوسل شدند. عمیدالملک کندری، اولین وزیر سلجوقی، با تعصب در مذهب حنفی، موجب مهاجرت بزرگان مذهب شافعی و شیعی از وطن گردید. تعصبات مذهبی وزیر بعدی، نظامالملک شافعی مذهب، اولاً او را در تأسیس مدارس نظامیه که با هدف همگونی فکری کارگزاران آینده ایران و رسیدن به وحدت سیاسی صورت گرفته بود، با شکست روبه‌رو کرد. ثانیاً، اختلاف نظامالملک با همسر قدرتمند ملکشاه، ترکان خاتون، راه دربار را به روی پیروان مذهب رقیب، شیعیان امامی، گشود. در این دوره فعالیت اسماعیلیان نیز در ابعاد جدیدی رو به رشد نهاد. اختلافات مذهبی همچنان در دوره جانشینان ملکشاه ادامه یافت و موجب تضعیف سیاسی سلجوقیان و مانع از پیشرفت‌های فرهنگی و علمی گردید. پیامدهای چنین وضعی، مهاجرت و تبعید علما و ترور و کشتار گروه‌های مذهبی مخالف بود که جامعه را با تشنج‌های فکری، جو ناآرام اجتماعی و مشکلات اقتصادی روبه‌رو ساخت. به این ترتیب حکومت سلجوقیان از رسیدن به وحدت سیاسی باز ماند.

کلیدواژه‌ها: سلجوقیان، اختلافات مذهبی، حنفی، شافعی، شیعه امامی، اسماعیلیه.

Saljuqs: Religious Dissensions and the Results

Parvin Torkamany Azar, Ph.D.
Assistant Professor, Department of History
Research Centre in Human Sciences

Abstract

Saljuq Turks, after the dominance on Iran, to get political legitimation from Abbasid Caliph, which was spiritual reference over the Islamic world, and general acceptance among people, tried to revive the Caliph's weakened authority and Sunnite religion. Saljuq monarchies and their Iranian ministers resorted to religious prejudices with respect to this goal. Amid-al-mulk Kunduri, the first Saljuq minister, justified Hanafi religion that caused Shi'ism and Shafi'ism commanders to migrate from their mother land. The Sahfi'ism religious minister, Nizam-al-mulk, arrived in the top religious and political arena. His ploys were as follows: 1 - Nizamiiyyas, schools which had been established to unify Iranian future commander's minds and impose united political failed because of his pragmatic actions. 2 - Discrepancies between Nizam-al-mulk and the powerful Malik-shah's spouse, Tarkan Khatun, caused the opponent religious followers, Imamites Shiets, to enter the court. In the period, the Ismaili religion followers, caused new religious inconsistencies. Religious dissensions continued in Malik-shah successor's era and weakened the Saljuq political standing and blocked cultural and scientific improvements in Iran. Consequently, migration and exile of scholars, terror and slaughtering of opponent orders began, that issued chaos in economy, society and thoughts. Therefore, Saljuqs, administration was prevented from political unification.

Keywords: Saljuqs, Religious dissensions, Hanafi, Shafi, Imamites Shiet, Ismaili religion.

مقدمه

تجربه تاریخ ایران زمین نشان می‌دهد که تسامح و تساهل طبقه حاکم، می‌تواند درعین باروری افکار و اندیشه‌های مذهبی و سیاسی، موجب بهبود و اصلاح اوضاع سیاسی و پیشرفت‌های فرهنگی شود و متقابلاً، بروز تعصبات مذهبی از جانب گروه‌های حاکم، موازنه سیاسی و اجتماعی را برهم می‌زند و آزادی فکر و اندیشه را به تنگناهای سیاسی و اجتماعی می‌کشاند و فرصت پیشرفت را از جامعه سلب می‌کند.

پس از اضمحلال حکومت ساسانی و ورود مسلمانان به ایران و حاکمیت حکام خلفای اموی و عباسی در ایران که حدود دو قرن به طول انجامید، نوبت به حکومت‌های نیمه مستقل و مستقل ایرانی رسید. از آن میان یعقوب صفاری بدون تکیه بر مذهبی خاص، مناطقی از ایران را با غلبه به‌دست آورد و حتی به مقابله با خلیفه اقدام کرد. سامانیان با آن که تابعین مسلم و مستحکم دستگاه خلافت بودند، سیاست آنان بدون تعصب مذهبی پیش می‌رفت. آل‌بویه شیعی مذهب نیز با این که بر خلیفه عباسی مسلط گشتند، با توسل به تسامح مذهبی، سعی در جلب قلوب پیروان مذاهب مختلف نمودند. به همین جهت دوره صفاریان، سامانیان و آل‌بویه دوره آرامش و امنیت نسبی در ایران و دوره شکوفایی علم و دانش در رشته‌های مختلف علوم عقلی و نقلی بوده است؛ تا جایی که از دوره آل‌بویه تعبیر به رنسانس اسلامی می‌شود. اما، ترکان سلجوقی با هدف دستیابی به قدرت برتر، سعی کردند مقام معنوی خلیفه بغداد را استحکام بخشند. تسلط آل‌بویه شیعه مذهب بر خلیفه عباسی در قرن چهارم هجری، موقعیت معنوی و دنیوی خلفا را تضعیف کرده بود. مسلماً گروهی از مردم ایران نیز تمایلات شیعی یافته بودند. سلجوقیان پس از به‌دست آوردن قدرت برای جای‌گیری سیاسی در ایران نیاز به حمایت خلیفه و مردم داشتند. یکی از عوامل مهم در رسیدن به مقصود، تقویت خلیفه و بالطبع تقویت موقعیت مذهب تسنن بود. در نظر سلاطین سلجوقی و وزرای آنان، احیای قدرت معنوی خلیفه با کمک اهل تسنن و شدت عمل در مورد شیعه ممکن می‌شد. سخت‌گیری‌های مذهبی از همان آغاز حکومت سلجوقی شروع شد و راه افراط ییمود. مسلماً پس از محکم شدن جای پای اهل تسنن نوبت به برتری جویی‌های پیروان فرق مختلف مذهب تسنن نیز می‌رسید. پس برخوردهای درون مذهبی نیز به اختلافات برون مذهبی آنان اضافه شد. البته باید در نظر داشت که در دوره سلجوقی، شیعیان از نظر تعداد، گروهی مطرح به‌شمار می‌آمدند. آنان با حکومت صد ساله آل‌بویه بنیان‌های محکم سیاسی و

اجتماعی یافته بودند و می‌توانستند خطر جدی‌تری برای خلیفه و حامیان سیاسی آنان باشند. در این دوره با عملکرد گسترده گروهی از شیعیان تندرو، یعنی اسماعیلیان نیز روبه‌رو هستیم که مقابله مسلحانه در پیش گرفته بودند. ترکان سلجوقی، هرگاه در گیرودار اختلافات فرصتی مناسب می‌یافتند، به قلع و قمع پیروان مذهب‌ها و فرقه‌های رقیب می‌پرداختند. مناقشات مذهبی به‌مثابه حربه‌ای برنده در دست صاحبان علم و صاحب منصبان درباری و دیوانی قرار گرفت. آنان با توسل به حربه تهمت، افترا یا دسیسه و توطئه چینی، رقبای علمی و سیاسی خود را از میدان به در می‌بردند.

مقاله حاضر، ضمن پرداختن به اختلافات مذهبی و تأثیر آن در مسایل سیاسی، نظامی، اجتماعی و فرهنگی؛ پیامدهای آن، از جمله فقدان وحدت سیاسی، عدم رشد فرهنگی، ایجاد تشنجات فکری، مشکلات اقتصادی و دغدغه امنیت در جامعه ایران دوره سلجوقی را مورد بررسی قرار می‌دهد.

سلجوقیان: اختلافات مذهبی و پیامدهای آن

طغرل سلجوقی پس از تسلط بر قسمت‌هایی از ایران، درصدد کسب مشروعیت برای قدرت سیاسی خود برآمد و به دربار خلافت نزدیک شد و با آل بویه شیعی مذهب که حدود یک قرن برخلافت عباسی مسلط بودند، در افتاد. مقابلات آغازین سلجوقیان و ارتباط طغرل با خلیفه که موجب ایستادگی او در مقابل آل بویه گردید، سلجوقیان را به منزله منجیان اهل سنت و احیاکنندگان مذهب تسنن در ایران اسلامی مطرح نمود. پس از ورود طغرل به بغداد و دستگیری ملک رحیم، آخرین امیر آل بویه، در سال ۴۴۷ هـ خلیفه دستور داد در خطبه نام طغرل نیز ذکر شود. به این ترتیب سلجوقیان از یک طرف، خلفای عباسی را مدیون خود ساختند و از حمایت آنان برخوردار گشتند و از طرف دیگر برای کسب حیثیت و محبوبیت و بقای خود، می‌باید در جهت دوام خلافت و مذهب اهل تسنن می‌کوشیدند و در عرصه مناقشات مذهبی با مذهب و اعتقادات آل بویه که خلافت را به ضعف کشانده بودند، به ستیزی بی‌امان می‌پرداختند.

به این ترتیب، در اوایل دوره سلجوقی، شیعیان در تنگنا و محدودیت قرار گرفتند؛ آنان حتی در تشکیل حلقه‌های درس و تعلیم اصول و عقاید مذهب خود محدود شدند. راوندی از روی تعصب می‌نویسد: «از هفتاد و دو فرقه طوایف اسلام هیچ یک را ملحد نشاید خواند و لعنت

نشاید کرد الا رافضی^۱ را که ایشان اهل قبله ما نیستند» (راوندی ۱۳۶۴: ۳۹۴) و در جایی دیگر از شیعیان به مار کهن، ازدها، تعبیر می‌کند (همان).

سلجوقیان که در ارتباط با مسلمانان مناطق شرق ایران با دین اسلام آشنا شده و به مذهب غالب آن مناطق، حنفی، گرویدند. عمیدالملک کندی، وزیر طغرل، از حنفی مذهبیان بسیار متعصبی بود که از فرصت به‌دست آمده در بعد وسیعی برضد مخالفان همیشگی اهل تسنن، یعنی شیعیان و در عرصه‌های داخلی‌تر علیه رقیب نزدیک‌ترش، یعنی شافعیان سود جست.

او از طغرل اجازه گرفت تا بر منابر خراسان رافضیان را لعن نمایند و وقتی مجوز این کار را به‌دست آورد، دستور داد تا اشعریان را نیز به این لعن بیفزایند. کندی چنان در آزار مخالفان مذهبی با دست‌آویزهای مذهبی و نظامی کوشید و فقهای حنفی را برضد شافعیان شوراند که بزرگان فرقه‌های رقیب، دوری از وطن را به زیستن در حلقه تنگ تعصبات مذهبی در وطن خود ترجیح دادند. ابوالقاسم قشیری و امام ابوالمعالی جوینی؛ از آن جمله بودند. سرانجام، عمر سیاسی کندی به پایان رسید و نظام‌الملک شافعی، با غلبه سیاسی بر او، مذهب خود را نیز فایق گردانید. شافعیان گریخته به اوطان خود بازگشتند تا این بار با همت و نیروی اندیشه نظام‌الملک بر رقبای مذهبی، برتری جست، در تاخت و تازهای مذهبی پیروزمند میدان کردند.

واکنش‌های مذهبی - سیاسی آل بارسلان نشان می‌دهد که او به اندیشه‌های مذهبی و سیاسی نظام‌الملک احترام می‌گذاشته و تحت‌تأثیر او بوده است، به طوری که نظام‌الملک در مقابله با جریانات سیاسی - مذهبی با قدرت عمل می‌کرد. او در درجه اول درصدد احیاء قدرت مذهب تسنن و دور کردن مخالفان این مذهب از دربار و دیوان بود. نظام‌الملک روزگار حکومت طغرل و آل بارسلان را دوره‌ای مقبول و مطلوب می‌داند؛ زیرا سلاطین سلجوقی و ترکان فقط به اهل تسنن توجه داشتند. «... آل بارسلان هیچ نشنیدند که امیری یا ترکی، رافضی را به خویشتن راه داده است و اگر یکی از پادشاهان راه دادی با او عتاب کردی و خشم گرفتی» (نظام‌الملک ۱۳۲۰: ۲۰۰). آل بارسلان، با به کارگیری شیعیان در دربار و دیوان، حتی در مشاغل پست، مخالف بود و برای متخلفان مجازات‌های سنگین قابل می‌شد (همان: ۲۰۱).

۱ - در فرهنگ فارسی معین آمده است: «اهل سنت، همه فرق شیعه را رافضه و افراد شیعه مذهب را رافضی گویند چه شیعه خلافت سه خلیفه را رافضی کرده‌اند».

اندیشه‌های سیاسی و مذهبی نظام‌الملک در دورهٔ آلب ارسلان و سپس در اوایل دورهٔ ملک‌شاه، نقش مهمی در حکومت سلجوقی داشت. حکومت سلجوقیان از بسیاری جهات با حکومت‌های قبل از خود تفاوت می‌کرد. این حکومت با بهره‌مندی از وجود اندیشمندان سیاسی و آگاهی چون نظام‌الملک در مسیری قرار گرفت تا ایران را به کشوری مستقل و یک پارچه تبدیل نماید. اندیشهٔ ایران‌شهری نظام‌الملک برگرفته از تفکر وحدت سیاسی در سایهٔ وحدت دینی دورهٔ ساسانیان بود. نظام‌الملک می‌خواست وحدت مذهبی را از طریق آموزش‌های مذهبی به انجام رساند. تأسیس مدارس نظامیه به همین منظور صورت گرفت تا مملکت ایران را به وحدت سیاسی مطلوب نظر اندیشمندان سیاسی برساند. او قدم‌های محکمی در این راه برداشت و می‌خواست با تکیه بر مذهب شافعی و رسمیت بخشیدن به آن، اختلافات مذهبی را به حداقل رسانده و در کارگزاران دولتی، همگونی فکری ایجاد نماید. خواجه نظام‌الملک با این ترفند که مدارس نظامیه به طلاب و مدرسین شافعی مذهب اختصاص دارد، می‌خواست علما و آینده‌سازان مملکت سلجوقی را به این مذهب جلب نماید و همگونی فکری مورد نظرش را در جامعه به مرحله عمل در آورد، ولی اندیشه‌های سیاسی - مذهبی نظام‌الملک به اختلافات مذهبی دامن زد و محیطی خفقان‌آور و دور از آزادی فکر و اندیشه به وجود آورد که خطری بیشتر از تشتت آراء و افکار داشت. علمای شافعی در مسایل سیاسی دخالت می‌کردند تا آن‌جا که فقهای شافعی بغداد؛ از جمله ابوالحسن محمد بن علی بن ابی الصفر واسطی با کمک نظام‌الملک توانستند فخرالدوله ابونصر محمد بن محمد بن جهیر، وزیر خلیفه را عزل نمایند (ابن اثیر ۱۳۶۸: ۸۷).

نظام‌الملک با وجود دخالت در امور دستگاه خلافت، وجود آن دستگاه را به منزله عاملی وحدت‌بخش در جامعه اسلامی آن روز ضروری می‌دانست و به همین جهت شخصیت‌هایی را که در جهت براندازی دستگاه خلافت قدم‌هایی برداشته بودند، منسوب به خوارج یا اسماعیلیه می‌کرد (نظام‌الملک ۱۳۲۰: ۲۰۱).

اسماعیلیان، از فرقه‌های تشیع، نیز در دورهٔ ملک‌شاه بر فعالیت خود افزودند. دلیل آن، حضور حسن صباح در این دوره است. حسن صباح در خانواده‌ای با مذهب شیعه اثنی‌عشری، در قم، به دنیا آمد. تحصیلات مذهبی خود را در ری آغاز نمود و در همان جا با عقاید اسماعیلی آشنا شد و به آن مذهب گروید. عبدالملک عطاش، ادیب اصفهانی که از داعیان اسماعیلی بود، چون مورد اتهام علمای اصفهان قرار گرفت، گریخته به ری

رفت. آشنایی حسن صباح و عبدالملک، موضع مذهب اسماعیلی را تقویت کرد. حسن صباح مدتی در دربار ملکشاه عهده‌دار امور مالی بود، ولی نظام‌الملک حضور او را بر نتافت و موجبات کناره‌گیری وی را فراهم آورد. او برای ملکشاه نوشت: «کار من به ارکان دولت که خصمی ایشان با من سلطان را معلوم است نیندازید و به تخصیص با نظام‌الملک مشورت نفرمایید» (مؤیدثابتی ۱۳۴۶: ۳۱). حسن صباح در سال ۴۶۹ ق برای دیدار خلیفه فاطمی، به مصر رفت و در سال ۴۷۳ پس از بازگشت به ایران، با سفر به مناطق غربی ایران، مردم را به مذهب اسماعیلی دعوت نمود (مستوفی قزوینی ۱۳۳۹: ۴۳۲). حسن صباح در سال ۴۸۳ هـ قلعه الموت را پایگاه خود و پیروانش که به نزاریان^۲ معروف گشتند، قرار داد. پایگاه جدید اسماعیلیان مرکزی شد تا با جلب مردم بسیار، به فعالیت‌های مخفی اسماعیلیان افزوده شود. در همین زمان، پیشرفت و قدرت و نفوذ حسن صباح به آن‌جا رسید که ملکشاه، شخصاً برای او نامه نوشت. این نامه، نشانه‌ای از شناسایی حسن صباح به عنوان قدرتی سیاسی است. از متن نامه دریافت می‌شود که اسماعیلیان در این دوره بر تبلیغات فکری و مذهبی و عملیات تروریستی خود چنان افزوده بودند که نگرانی حکومت مرکزی سلجوقی را موجب شدند. ملکشاه به حسن صباح نوشته بود: «بر والی روزگار بیرون می‌آیی و بعضی مردم جهال جبال را بر خود جمع کرده و سخنان ملایم طبع ایشان می‌گویی تا ایشان می‌روند و مردم را کارد می‌زنند» (مؤیدثابتی ۱۳۴۶: ۳۰). جسارت اسماعیلیان تا به آن‌جا رسیده بود که «از ایشان چند کس در پیش سلطان ملکشاه خویشان را بکشتند» (هندوشاه نجخوانی ۱۳۴۴: ۲۸۸). و همین امر موجب خوف و هراس ملکشاه، درباریان، دیوانیان و مردم عامه گردید و امنیت سیاسی و اجتماعی را از جامعه دور ساخت.

اسماعیلیان برای در امان ماندن از آزار و احیاناً اقدامات و انتقامجویی حکومت سلجوقی، به کوه‌ها پناه برده و قلاع مستحکمی ساختند یا بر آن‌ها مسلط شدند؛ از جمله احمد، پسر عطاش که سعی داشت ظاهراً حساب خود را از پدر جدا نماید، ولی در باطن تمایلات اسماعیلی داشت، به عنوان معلم به قلعه شاه دژ^۳، در نزدیکی اصفهان، رفت و آمد می‌کرد و

۲ - پس از مرگ خلیفه فاطمی، المستنصر بالله، میان دو فرزند او المصطفی لدین الله مشهور به نزار و المستعلی ابوالقاسم احمد که هر دو مدعی جانشینی پدر بودند، اختلاف افتاد. حسن صباح به طرفداران نزار پیوست و دعوت جدید اسماعیلی را آغاز کرد.

۳ - قلعه دژ کوه که سلطان ملکشاه بنا فرموده بود و شاه دژ نام نهاده در وقت غیبت سلاطین خزانه و سلاح‌خانه بود و شاقان خرد و دختران سرای آن‌جا بودند و حماعتی از دیالم حافظان قلعه بودند» (راوندی ۱۳۶۴: ۱۵۶).

به تعلیم فرزندان کارکنان شاهزادگان سلجوقی مشغول بود. به همین جهت، توانست نگهبانان دژ را که اغلب دیلمی بودند، فریب داده و بر آن‌جا مسلط گردد.

نظام‌الملک که به مذهب، علاوه بر جنبه اعتقادی و باوری آن، به منزله وسیله‌ای برای رسیدن به وحدت و مقاصد سیاسی می‌نگریست، مسلماً بر اسماعیلیان بسیار سخت می‌گرفت. آق‌سرای معتقد است حضور نظام‌الملک مانع از پیشرفت فعالیت اسماعیلیان می‌شد. او می‌نویسد: «تدارک مصالح مسلمانان بر وجهی می‌کرد که هیچ صاحب فتنه در گوشه نمی‌توانست سر بر آوردن. چون او درگذشت ملاحظه فتنه آغاز کردند» (آق‌سرای ۱۳۶۲: ۲۲). همین سخت‌گیری‌ها، عاملی مؤثر در ترور او به دست فداییان اسماعیلی بود؛ حتی اگر این کار به دستور ملکشاه یا به توصیه ترکان خاتون و مخالفان نظام‌الملک انجام گرفته باشد. میرخواند می‌نویسد: «این اولین خونی بود که فداییان اسماعیلی در اسلام ریختند» (میرخواند ۱۳۷۵: ۶۷۷).

نظام‌الملک، مسلمانان واقعی را پیروان مذاهب شافعی و حنفی می‌دانست «دبیران خراسان حنفی مذهب یا شفعوی پاکیزه باشند» (نظام‌الملک ۱۳۲۰: ۲۰۰). البته، مذهب حنفی به علت تعلقات مذهبی خلفا و سلاطین سلجوقی به آن، مورد تأیید نظام‌الملک قرار گرفته بود. با وجود دیدگاه‌های خاص سیاسی و مذهبی نظام‌الملک، ملکشاه در مسایل مذهبی ملایمتر از آلب ارسلان عمل می‌کرد. شاید نفوذ ترکان خاتون، دختر طمغاج‌خان سمرقند، در این مورد بی‌تأثیر نبوده است. ابن‌اثیر گرایش‌های مذهبی خانواده ترکان خاتون را متمایل به فرقه شیعه، اسماعیلی می‌داند (ابن‌اثیر ۱۳۶۸: ۱۴۷).

تسامح مذهبی ملکشاه از آن‌جا مشخص می‌شود که او در سفر به بغداد در سال ۴۷۹ ق که نظام‌الملک نیز او را همراهی می‌کرد «آرامگاه موسی بن جعفر (ع) و احمد بن حنبل و ابوحنیفه و دیگر مزارهای معروفه را زیارت کردند» (همان: ۱۳۳). همچنین در لشکرکشی برضد برادرش، تکش، هنگام عبور از توس مرقد علی بن موسی الرضا (ع) را زیارت نمود و در اقدامی سیاسی و غیرمتعصبانه، دخترش را به ازدواج اصفهید علی، حاکم مازندران در آورد. به گفته صاحب نقض: «اصفهید علی که داماد او باشد، مؤمن و معتقد و شیعی و امامی و اصولی» بود (رازی ۱۳۵۸: ۱۰۹). و چون ملکشاه مدرسه‌ای در اصفهان ساخت و از او پرسیدند که مدرسه متعلق به کدام فرقه از اهل تسنن است، گفت: «اگرچه من حنفی مذهبیم، اما این خیر از برای خدای تعالی ساخته‌ام قومی را محظوظ و مخصوص کردن و طایفه‌ای را ممنوع و

محروم داشتن وجهی ندارد و بنویسید که اصحاب هر دو امام در این مدرسه ثابت باشند، علی التساوی و التعادل» (هندوشاه نخجوانی ۱۳۴۴: ۲۷۸).

نظام‌الملک از تسامح مذهبی ملک‌شاه نگران بود. نفوذ ترکان خاتون و نزدیکان شیعه او و امرای ترک در دربار نیز بر نگرانی او می‌افزود. نظام‌الملک عمل سلطان را ناشی از غفلت او می‌دانست. او می‌نویسد: «امروز این تمیز برخاسته است. اگر جهودی به کدخدایی و عمل ترکان می‌آید و اگر گبری و رافضی و خارجی و قرمطی می‌شاید، غفلت بر ایشان مستولی گشته است. نه بر دینشان حمیت و نه بر مالشان شفقت و نه بر رعایا رحمت» (نظام‌الملک ۱۳۲۰: ۱۹۹).

نگرانی نظام‌الملک بی‌مورد نبود. او سرانجام در اختلاف با ترکان خاتون، بر سر جانشینی سلطان، کارش به آخر رسید. ترکان خاتون با کمک مخالفان نظام‌الملک؛ از جمله تاج‌الملک ابوالغنائیم و مجدالملک ابوالفضل قمی شیعه مذهب، توانست بر ملک‌شاه که نظرش نسبت به نظام‌الملک مکدر شده بود، تأثیر گذاشته و او را از قدرت گسترده به زیر کشد. همراهان ترکان خاتون، بعد از نظام‌الملک مشاغل وزارت و دیوانی را به دست گرفته و به نفوذ مخالفان نظام‌الملک و شیعیان در دربار افزودند. ظهیرالدین نیشابوری می‌نویسد: ملک‌شاه «او (نظام‌الملک) را به تاج‌الملک سپرد و او را با ملاحظه در نهان آشنایی و انتسابی بوده» (نیشابوری ۱۳۳۲: ۳۳). دست تاج‌الملک و همکارانش از آستین ابوطاهر اوانی^۴، اهل دیلم و از پیروان مذهب اسماعیلی بیرون آمد و به زندگی نظام‌الملک خاتمه داد (میرخواند ۱۳۷۵: ۶۷۷). حضور شیعیان امامی بعد از ملک‌شاه، در دربار جانشینان او پررنگتر شد. مجدالملک ابوالفضل اسعدبن محمدبن موسی البراوستانی قمی، بعد از ملک‌شاه، وزیر برکیارق شد. زمانی که منصب استیفا داشت، درصدد اصلاح امور مالی برآمده و منافع درباریان و امرای لشکری را به خطر انداخته بود و چون به وزارت رسید، نگرانی سپاهیان، آنان را به قتل مجدالملک مصمم ساخت. سپاهیان، او را مسبب اصلی نفوذ اسماعیلیان و ترور شخصیت‌های سیاسی معرفی کردند و به همین جرم به قتلش رساندند. مجدالملک با این‌که شیعه بود نسبت به کارگزاران سنی و شیعه رعایت عدالت می‌نمود و تفاوتی نمی‌گذازد. «صحابه را هم به نیکی یاد می‌کرد و هرکسی سب آن‌ها می‌کرد، او را لعنت می‌کرد» (ابن‌اثیر ۱۳۶۸: ۲۶۵). آثار بسیاری از او در مورد ائمه و بزرگان شیعه به جای مانده است. بارگاهی بر مزار امام حسن (ع)

۴ - منسوب به روسای اوانک، جزو دهستان رودبار الموت، در دامنه کوه ختچال در کنار دریاچه اوان.

در بقیع و مقبره حضرت عبدالعظیم در شهر ری از آثار اوست.

بر کیارق بعد از مجدالملک، چون در سال ۴۹۴ ق مورد سوء قصد نافرجام فداییان اسماعیلی قرار گرفت، فرمان قتل باطنیه^۵ را صادر کرد. مردم اصفهان به دستور ابوالقاسم مسعود بن محمد خجندی فقیه شافعی، برای از بین بردن آنان کوره‌های آدم‌سوزی به راه انداختند. «باطنیه را دسته‌دسته و منفرد گرفته، می‌آوردند و آن‌ها را در آتش می‌انداختند» (همان: ۲۸۹).

با مرگ بر کیارق در سال ۴۹۸ ق، اسماعیلیه قدرت یافته، به ایجاد ناامنی دست زدند. آنان به کاروان‌های حج - که از ماوراءالنهر و خراسان عازم بودند - حمله می‌کردند و به قتل عام می‌پرداختند. ابوجعفر نشاط از بزرگان شافعی در این ماجرا به قتل رسید.

محمد بن ملک‌شاه، برادر و جانشین بر کیارق (۴۹۸ - ۵۱۱ ق)، پس از رفع مشکلات داخلی، شخصاً به محاصره قلاع اسماعیلی اقدام کرد. سعدالملک أوجی (اهل آوه) وزیر سلطان محمد که شیعه امامی بود و لیاقت و کاردانی‌اش موجبات نگرانی رقبای سیاسی و مذهبی او را فراهم ساخته بود، از جانب فقها و قضات اهل تسنن درگیر توطئه شد. «قاضی اصفهان، صدرالدین خجندی و ابوسعید هندو و شمس‌الملک عثمان بن نظام‌الملک به قصد او آستین جد و سعی باز نوشتند» (ناصرالدین منشی کرمانی ۱۳۶۴: ۵۴). راوندی، مورخ سنی مذهب متعصبی است. او سعدالملک أوجی وزیر شیعی مذهب سلطان محمد را در ارتباط با اسماعیلیان می‌داند و می‌نویسد: چون محاصره بر اسماعیلیان تنگتر شد، از سعدالملک کمک خواستند. او پیغام فرستاد که «یک هفته صبر کنید و قلعه از دست مدهید. چندان که ما این سگ را از دست برگیریم؛ یعنی سلطان را»، (راوندی ۱۳۶۴: ۱۵۹) ولی خیالات و نقشه‌های سعدالملک برملا شد و سلطان «او را با اتباع او کشت» (ابن‌اثیر ۱۳۶۸: ۴۲). ناصرالدین منشی کرمانی می‌نویسد: «در بازار اصفهان مصلوب شد» (همان: ۵۴). اسماعیلیان برای رهایی از قتل عام، نامه‌ای به سلطان محمد نوشتند و سؤال کردند، آیا پیروان محمد (ص) اگر در مورد امام اختلافی با دیگر مسلمانان داشته باشند، لازم است سلطان آنان را در پناه گیرد، یا نه؟ نامه در مجلس فقها به مشورت گذاشته شد. ابوالحسن علی بن عبدالرحمان سمنجانی گفت «کشتن آنان واجب است و وا گذاردن آنان به حال خود مجاز نیست» (ابن‌اثیر ۱۳۶۸: ۳۵) و فقهای شافعی فتوای قتل آنان را صادر کردند.

۵ - اسماعیلیان، خود را به دو علت باطنی می‌خوانند: الف - هر ظاهری را باطنی است، ب - اسراری دارند که نباید دیگران بر آن مطلع شوند.

سلطان محمد سلجوقی، اسماعیلیان را دشمن سرسختی می‌دانست. او «در اعزاز دین و قهر و قمع ملاحظهٔ ملاحظهٔ ملاحظهٔ مجد و مجاهد» بود (راوندی ۱۳۶۴: ۱۵۳). عبدالملک عطاش؛ از جمله اسماعیلیانی بود که به دست سپاه سلطان محمد کشته شد. سلطان محمد به جنگ حسن صباح نیز اقدام کرد، ولی کارش ناتمام ماند. مرگ سلطان محمد بارقهٔ امید به فعالیت مجدد، در میان اسماعیلیه تاباند و بار دیگر به قدرت و قوت خود افزودند.

سنجر، سلطان دیگر سلجوقی، تعصب مذهبی خاصی از خود نشان نمی‌داد. در این دوره برای برقراری اتحاد میان پیروان فرق مختلف تلاش‌هایی صورت گرفت؛ از جمله ابتکارهایی که به کار گرفته شد، اقدام ترکان خاتون، همسر سنجر بود که در زمان توقف در بیهق «روزی به ضیافت سدیدالدین مسعود مختار (حنفی مذهب) رفت و روزی به ضیافت جمال‌الدین حسین بیهقی (شافعی مذهب) رفت» (ابن فندق بی تا: ۲۷۰).

سنجر به مقتضای روزگار و قدرت‌یابی شیعیان، به اسماعیلیان و شیعیان دیگر نزدیک شده بود. مجدالدین ابوالقاسم علی^۶، از خاندان امام موسی کاظم (ع) جزو مقربین سنجر محسوب می‌شد. شرف‌الدین ابوطاهر سعدین علی‌بن ممیسه القمی نیز از معتقدان به تشیع بود که خواجه نظام‌الملک او را با معرفی تاج‌الملک به حکومت مرو نصب نموده بود. او مدتی وزیر مادر سلطان سنجر و مدتی نیز عارض لشکر شد و سپس به وزارت سلطان سنجر منصوب گردید.

معین‌الدین کاشی وزیر دیگر سنجر است، او شیعه مذهب بود و به جنگ با اسماعیلیه اقدام کرد «بر ایشان باج‌های سنگینی نهاد و از ایشان الوف‌الوف را می‌گرفت و می‌کشت». به همین جهت قصد جاننش کردند و «به تیغ ملاحظه کشته شد» (رازی ۱۳۵۸: ۱۳۱).

قدرت اسماعیلیان آن قدر افزایش یافته بود که بی‌محابا اقداماتی برضد بزرگان مذهبی و سیاسی انجام می‌دادند. در سال ۵۲۳ ق در اصفهان عبداللطیف بن خجندی رئیس شافعیان را به قتل رساندند.

اسماعیلیان در عهد سنجر امتیاز بیشتری یافتند. سنجر در توجیه رفتار خود با آنان در نامه به انوشیروان بن خالد، وزیر مسترشد خلیفهٔ عباسی، نوشت: به درخواست رعایا و عامهٔ اسلام و

۶ - شهرستانی، کتاب الملل و النحل را در سال ۵۲۱ هـ به نام مجدالدین ابوالقاسم علی‌بن جعفر، نقیب و رئیس ترمذ، تألیف کرده است.

معروفان «آن سگان را امان داده شد، بر این شرایط که دعوت البته نکنند و در شهرهای بزرگ نزول نسازند و به رعیتی مشغول باشند و راه‌ها را ایمن دارند» (مؤیدثابتی ۱۳۴۶: ۵۶) و می‌افزاید: «پوشیده نیست که در زمین عراق ملحد بیش از آن است که به خراسان. بایستی که از دارالخلافه و از پادشاهان آن طرف صد یک آنچ ما کردیم و فرمودیم پدید آمده بودی» (همان). به همین جهت اسماعیلیان در زمان سنجر خطرناکتر از هر دوره‌ای دست به عملیات تروریستی زدند. هرچند در این دوره نیز اقداماتی علیه اسماعیلیان صورت می‌گرفت، ولی به نظر می‌رسد این امر برای آرام کردن و جلب اذهان عمومی می‌بود و برخورد مقامات حکومتی با آنان جدی نبوده است.

در سال ۵۲۰ ق ابونصر احمدبن فضل، به علت قتل ابوسعید محمد هروی، فرستاده خلیفه عباسی که در همدان به دست فداییان اسماعیلی انجام شده بود - احتمالاً به اشاره قوام‌الدین ابوالقاسم درگزینی، وزیر سنجر - به جنگ اسماعیلیان رفت و فرمان داد «هرجا که می‌توان بر آنان دست یافت، به کشتن آنان و غارت اموال و اسیر کردن زنانشان بپردازند» (ابن اثیر ۱۳۶۸: ۸۳). با این همه، بنا به گزارش مورخان، سنجر برای رسیدن به مقاصد سیاسی خود از اسماعیلیان سود می‌جست. قتل مسترشد خلیفه عباسی از جمله مسایلی است که داشتن رابطه سنجر و سلطان مسعود سلجوقی با اسماعیلیان را بیان می‌کند. مسلماً مسترشد با اقدامات نظامی مستقل موجبات نگرانی مسعود و سنجر را فراهم ساخته بود و این جرأت و جسارت ممکن بود به قدرت‌یابی خلیفه و تضعیف سلاطین سلجوقی بینجامد و چون کشتن خلیفه که هنوز مقام معنوی خود را در میان مردم حفظ کرده بود، به طور مستقیم و آشکار مشکل می‌نمود و جو مذهبی - سیاسی متشنجی ایجاد می‌کرد، باید راهی اندیشیده می‌شد که هم خلیفه از بین می‌رفت هم اذهان عمومی برضد سلطان برانگیخته نمی‌شد. عادی‌ترین و متداولترین راه در آن روزگار، استفاده از اقدامات تروریستی فداییان اسماعیلی بود. به گفته‌های سنجر و به روایتی مسعود، اسماعیلیان را به این قتل دعوت کردند و مسعود با ژستی سیاسی و خلیفه دوستانه، دستور داد تا مسببین و قاتلین مسترشد را بلافاصله به قتل برسانند تا راز قتل پنهان بماند و گردانندگان پشت پرده در امان بزنند. به این ترتیب، مسعود نه قاتل خلیفه، بلکه خونخواه او جلوه نمود (هندوشاه نخجوانی ۱۳۴۴: ۲۹۶؛ ابن ططقی ۱۳۶۷: ۴۰۹).

مسعود سلجوقی (۵۲۹ - ۵۴۷) که مدتی همزمان با سنجر در بخش‌های غربی ایران اسلامی حکم می‌راند، به فرقه حنفی تمایل داشت و در زمان او غلبه با این فرقه مذهبی بود

و سخت‌گیری پیروان آن موجب شده بود، شیعیان منطقه به تقیه روی آورده، به شکل صوری از مذهبشان دست بکشند، ولی در اواخر دوره سلجوقی حمایت و همکاری متقابل میان شیعیان و سلجوقیان برقرار بود. سلیمان شاه سلجوقی به واسطه رستم حاکم طبرستان مدد یافت تا بر همدان مسلط گردد و در عوض ولایت ری را به رستم داد. با فرصت مناسبی که در زمان حکومت رستم پیش آمد، شیعیان توانستند در آن شهر به گسترش امور فرهنگی، از جمله تأسیس مدرسه، اقدام نمایند.

پراکندگی مذهبی در قلمرو حکومت سلجوقیان بسیار متنوع بود. بیشتر مردم خراسان و ماوراءالنهر و غزنین حنفی مذهب بودند. در خوارزم معتزلیان عدلی مذهب اکثریت داشتند. در آذربایجان و همدان و اصفهان و قزوین شافعی‌مذهبان غلبه داشتند. مردم گیلان و دیلمان زیدی مذهب بودند. تعدادی از مردم لرستان و خوزستان و نهاوند از معتقدان به مشبهه و مجسمه بودند، در مشاهد ائمه و مشهد امام رضا (ع)، قم، کاشان، آوه، سبزوار، قسمتی از طبرستان و ری و بعضی از نواحی قزوین، پیروان شیعه اثنی‌عشری اکثریت را تشکیل می‌دادند. در هر منطقه خطبه و سکه به مذهب غالب آن محل تعلق داشت. «به آذربایجان زبون بودند شیعت و تیغ و قلم به دست شافعی مذهب باشد و به مازندران شافعیان زبون باشند و تیغ و قلم به دست شیعیان باشد» (رازی ۱۳۵۸: ۴۵۹). شهر اصفهان محل مناقشات مذهبی میان شافعیان و حنفی‌مذهبان بود. در قزوین شیعیان در اقلیت بودند. حاکم قزوین دستور قتل مردی شیعه مذهب را به علت مخالفت با صحابه داد؛ زیرا آن مرد «معروف بود به شتم صحابه و لوحکی که بر وی نماز کردی در گردش کردند» (همان: ۱۹۲). در شهر ری حنفی و شافعی‌مذهبان با شیعیان و هر سه فرقه با اسماعیلیان در اختلاف به سر می‌برند. در نیشابور، پس از فتنه غز اختلافات مذهبی بالا گرفت. «مردم شهر را به سبب اختلاف مذاهب حقایق قدیم بود. هر شب فرقتی از محلتی حشر می‌کردند و آتش در محلت مخالفان می‌زدند تا خراب‌ها که از آثار غزمانده بود اطلال شد و قحط و وبا به ایشان پیوست، تا هر که از تیغ و شکنجه جسته بود به نیاز ببرد» (راوندی ۱۳۶۴: ۱۸۲) و مدارس بسیاری متعلق به حنفیه و شافعیه ویران گردید. این اختلافات به اهانت ائمه و صحابه و بزرگان دین می‌انجامید. خرابی‌های شهرها و آبادی‌ها، کشته شدن تعداد بسیاری از مردم، از پیامدهای مهم اختلافات مذهبی بود که امنیت را از جامعه دور کرده و آن را دچار مشکلات اقتصادی می‌کرد. گاهی اتفاق می‌افتاد، پیروان فرق یا مذاهب مختلف اسلامی در مقابل دشمنی مشترک

متحد می‌شدند. این مسأله در اتحاد حنفیان و شافعیان نیشابور در مقابله با کرامیان نمود می‌یابد. «خصوصیتی افتاد در نیشابور میان طایفه کرامیان و دیگر طوایف... و اصحاب امام ابوحنیفه و اصحاب شافعی مطلبی رضی‌الله عنهما جمله شدند» (ابن‌فندق بی‌تا: ۲۶۹). این اتحاد به پیروزی آنان انجامید و مدارس کرامیه خراب و بسیاری از آنان کشته شدند. در قزوین نیز خطر اسماعیلیان موجب اتحاد میان پیروان شیعه امامی و اهل تسنن گردید. خواجه حسین حمدانی، پیشوای شیعیان شهر، مردم و ترکان را به قتل اسماعیلیان تحریک نمود و در این مورد فتوی داد، خواجه بلقاسم کرجی نیز که سنی بود، مردم را به اتحاد با شیعیان و مقابله با اسماعیلیان دعوت کرد (رازی ۱۳۵۸: ۱۹۲). علما در ایجاد اتحادی از این نوع قدم‌هایی مثبت و مؤثر برمی‌داشتند. ابوعلی سنجی «نخستین کسی است که میان روش عراقیان (شافعی مذهب) و روش اهل خراسان (حنفی مذهب) جمع کرده است» (محمدبن منور ۱۳۷۱: ۶۶۷).

پیامدهای فرهنگی اختلافات مذهبی

از پیامدهای فرهنگی اختلافات فرهنگی، توسل علما و دانشمندان به مناظره با علمای دیگر فرقه‌ها، تألیف کتب در رد مذاهب و فرقه‌های مخالف، تأسیس مدارس برای پیروان مذهب و فرقه‌ای خاص بود.

در گیرودار اختلافات مذهبی، راه توسل به مناظره، راهی امن برای رسیدن به حقیقت می‌نمود و شخص عالم سعی در سلامتی عقل و اندیشه و پرهیز از اختلاف و تعصبات کور داشت. غزالی در جواب اسعد مهنه که از مذهب او سؤال نموده بود، گفت: «من در عقلیات مذهب برهان دارم و در شرعیات مذهب قرآن. نه ابوحنیفه بر من خطی دارد و نه شافعی بر من براتی» (سمرقندی ۱۳۳۸: ۶۸). و چون اصرار اسعد را در کشاندن او به یک سوی معرکه اختلافات مذهبی دید، خطاب نمود «اگر حرمت پیروی و مقدمی تو نبود، با تو مناظره کردمی و راه تحقیق به تو نمودمی» (همان).

ابواسحاق اسفراینی از علمای نیشابور با قاضی عبدالجبار معتزلی، مجالس مناظره داشت. خواجه اسماعیل حمدانی در سال ۵۰۰ ق در نزد سلطان محمد سلجوقی «با ملاحظه مناظره کرد و ایشان را منکوس و مخذول کرد» (رازی ۱۳۵۸: ۳۶). بعضی از علما در مناظره راه افراط می‌پیمودند، به طوری که کار به مناقشه و اهانت نسبت به ائمه و بزرگان دین می‌کشید.

شعرا نیز بنا به مقتضای عقاید خود، اشعاری در هجو مخالفان مذهبی خود می‌سرودند. ناصر خسرو و خاقانی از آن جمله هستند.

در این دوره علمی فرق مختلف برای تأیید عقاید خود و رد عقاید مخالفان به تألیف کتاب نیز پرداختند. کتاب «بعض فضایح الروافض» در رد عقاید اهل تشیع نوشته شد و نصیرالدین عبدالجلیل رازی، کتاب معروف نقض را در رد کتاب مذکور تألیف کرد.

محمدغزالی نیز زمانی که در نظامیه تدریس می‌کرد، کتاب فضایح الباطنیه را در رد عقاید اسماعیلیان نوشت. راوندی، مؤلف راحه‌الصدر نیز اشاره به کتابی دارد که در رد شیعیان نوشته است. او می‌نویسد: «شرح فضایح و قبایح رافضیان و خبث عقیدت ایشان در کتابی مفرد آورده‌ام» (راوندی ۱۳۶۴: ۳۹۴). شهرستانی در کتاب الملل و النحل و مرتضی‌بن داعی حسنی رازی در کتاب تبصره العوام، فضایح فرق مختلف را بازگو می‌کنند. ناصر خسرو نیز در رد عقیده تناسخ که طرفدارانی در شرق ایران داشت، اشعاری دارد.

مدارس دوره سلجوقی در حقیقت پایگاه‌های تبلیغ مذهب بودند و با اهداف سیاسی قرین. البته، تشکیل حلقه‌های درس برای رقبای مذهبی، به خصوص در مورد شیعیان محدودیت‌هایی داشته است. شیعیان در دوره‌هایی، از جمله اوایل دوره سلجوقی و دوره محمد و مسعود سلجوقی، به جز در چند شهر شیعه‌نشین چون ری، قم، آوه و شهرهایی در طبرستان مجاز به تشکیل کلاس‌های درس نبودند. تاج‌الدین محمد گیلکی و شمس‌الاسلام حسکا بابویه در زمان طغرل برای شیعیان در ری مدرسه ساختند و «سدیدالدین محمود حمصی را که متکلم مذهب امامیه است، به آن‌جا مدرسی تعیین رفت» (مرعشی ۱۳۶۳: ۶۰).

هریک از بزرگان سیاسی و مذهبی آموزش را در جهت نیل به مقاصد خود به‌کار می‌گرفتند. صاحب منصبان عالی‌رتبه دیوانی، به خصوص وزرا برای پیشبرد اهداف سیاسی و مذهبی به تأسیس مدارس روی آوردند. عملکرد آنان در جهت بهره‌گیری از نظام آموزشی برای تقویت نظام سیاسی بود. مدارس نظامیه از ابتکارات نظام‌الملک در رسیدن به اهداف و اندیشه‌های سیاسی - مذهبی او بنا شدند که مراکز تبلیغ مذهب شافعی بودند.

شرف‌الملک ابوسعید، مستوفی دولت سلجوقی، در محل دفن ابوحنیفه در بغداد بارگاهی ساخت و در کنار آن مدرسه‌ای برای آموزش تعلیم مذهب حنفی ایجاد نمود (ابن‌اثیر ۱۳۶۸: ۲۸). او در مرو نیز مدرسه‌ای ساخت و مسؤولیت آموزشی خانقاه‌های بسیاری را بر عهده گرفت. تاج‌الملک نیز در بغداد مدرسه‌ای ساخت و آن را به تعلیم مذهب تشیع اختصاص داد.

فعالیت‌های فرهنگی وزرا و صاحب منصبان سلجوقی، به خصوص تأسیس مدارس از طرفی عامل رشد و باروری تعالیم اسلامی را فراهم ساخت و از سوی دیگر عامل و تشدید کننده اختلاف مذهبی گردید. اختلافات مذهبی اکثر اوقات در مدارس، ضمن سخنرانی‌ها و تعالیم مذهبی آغاز و به کوچه و بازار کشیده می‌شد و اهالی شهر را تحت تأثیر قرار می‌داد. مدارس نظامیه به خصوص در دوره نظام‌الملک نقش مهمی در دامن زدن به این اختلافات داشت. ابونصر قشیری هنگام سخنرانی در مدرسه نظامیه بغداد در سال ۴۶۹ هـ عامل مهمی برای ایجاد اختلافات مذهبی و بروز تشنج در میان مردم شد. سخنان او که در تأیید مذهب شافعی و متعصبانه بود، دشمنی حنبلی‌ها را تحریک نمود. اختلاف و نزاع به بازار مدرسه نفوذ کرد و معرکه بالا گرفت. «نزدیک بود که فتنه‌ای برخیزد و نظام‌الملک ناچار شد که از او خواهش کند تا به نیشابور باز گردد» (محمدبن منور ۱۳۷۱: ۶۸۳). اختلاف شافعیان و حنبلی‌ها تا زمانی که علمای شافعی تنها مدرسان مجاز مدارس نظامیه بودند و تا زمانی که بانی نظامیه‌ها با اندیشه خاص سیاسی - مذهبی خود در قید حیات بود و شمشیر خود را حایل مخالفان شافعی قرار داده بود و از تیغ تیز آن در این راه سود می‌جست، همچنان باقی بود. ابوالقاسم بکری مغربی فقیه شافعی مذهب دیگری بود که عامل فتنه مذهبی در بغداد گردید. او بر کرسی وعظ می‌نشست و پیروانش گوشه‌هایی از کتاب *الصفات ابی‌یعلی* را می‌خواندند و او به رد مطالب آن می‌پرداخت و دشمنی حنبلی‌ها را تحریک می‌کرد (ابن اثیر ۱۳۶۸: ۱۵۲).

از نمودهای رشد تشیع در اواخر این دوره، ظهور منقبت خوانی بود. منقبت‌خوانان به مدح امامان، به خصوص درباره حضرت علی (ع) و جهاد ایشان با کفار می‌پرداختند و در کوچه و بازار با صدای بلند آن‌ها را می‌خواندند و با این‌که بسیاری از آنان جان خود را در این راه از دست دادند، ولی دست از منقبت خوانی نکشیدند (رازلی ۱۳۵۸: ۱۰۸). البته در واکنش به عمل منقبت‌خوانان، فضایل خوانان به مدح صحابه اقدام می‌کردند. مراسم تعزیه و سوگواری برای شهدای کربلا از دیگر نمودهای تظاهرات شیعه مذهب در این دوره بود که گاهی مردم سنی نیز با افزودن مرثیه عثمان در این مراسم شرکت می‌کردند (صفا ۱۳۶۳: ۱۹۴).

از پیامدهای تأسف بار اختلافات مذهبی، تغییر مذهب تعدادی از علما و گروه‌هایی از مردم به خاطر مصالح سیاسی و اجتماعی، کشتار، ترور و تبعید آنان بود.

تغییر مذهب در دوره سلجوقی، عاملی برای کسب و حفظ موقعیت‌های سیاسی و اجتماعی بوده است. سختگیری‌های بعضی از سلاطین و وزرای سلجوقی در این امر نقش

مهمی داشت. علت دیگر را باید شرط نظام‌الملک برای تدریس در مدارس نظامیه دانست. تغییر مذهب بعضی از بزرگان دینی و سیاسی تحولات اجتماعی و سیاسی را به نفع گروه و دسته‌ای تغییر می‌داد. در زمان وزارت عمیدالملک کندری، سخت‌گیری‌های مذهبی او موجب شد تا بعضی از علمای شافعی و شیعی تغییر مذهب داده، به فرقه حنفی بپیوندند و همین موضوع، گروهی از پیروان آنان را نیز به تغییر مذهب متمایل نمود (ابن‌اثیر ۱۳۶۸: ۴۴۶). با روی کار آمدن نظام‌الملک، ورق در جهت عکس برگشت. مظفر سمعانی از فقهای برجسته مذهب حنفی، در سفر به حجاز در سال ۴۶۲ ق به مذهب شافعی، تغییر عقیده داد. تغییر مذهب مظفر سمعانی که در زمان آلب ارسلان اتفاق افتاد، «پیروزی بزرگی برای این مذهب در شرق عالم اسلامی به حساب می‌آمد» (محمدبن‌منور ۱۳۷۱: ۷۲۵). احتمالاً مظفر سمعانی، تحت‌تأثیر نظام‌الملک و هدف او از تأسیس مدارس نظامیه و محدود کردن مدرسان نظامیه به پیروان مذهب شافعی، به آن مذهب گرویده بود.

گاهی حکام تابع با توجه به موقعیت و مصالح سیاسی خطبه را به مذهب حکومت غالب تغییر می‌دادند. در سال ۴۶۳ ق حاکم حلب - حاکم و مردم حلب شیعه مذهب بودند - چون قدرت روزافزون سلجوقیان را مشاهده کرد، برای جلوگیری از ظلم و تعدی آنان دستور داد به نام خلیفه عباسی، القائم بامرالله و آلب ارسلان خطبه خوانده شود. «سران قوم رأی او را پذیرفتند»، ولی مردم شهر حصیرهای مسجد جامع را جمع کردند و گفتند «این حصیرها تعلق به علی‌بن ابی‌طالب دارد. ابوبکر برای خود حصیر آورد، تا مردم روی آن نماز گذارند (ابن‌اثیر ۱۳۶۸: ۴۱).

در زمان سلطان مسعود بن محمد بن ملک‌شاه، با غلبه مذهب حنفی، محیط سیاسی چنان خفقان‌آور شد که تعدادی از شافعی مذهبان به مذهب حنفی گرویدند. قاضی عمده‌الدین ساوهای و عزالدین صائم‌بن قایماز حرامی از آن جمله بودند (رازی ۱۳۵۸: ۱۴۲). گروهی از شیعیان نیز تقیه کرده «به خط خویش بنوشتند و تیرا کردند از مذهب به تقیه و خوف سلطان رجوع کردند» (همان: ۴۵۰ - ۴۵۱). این بازگشت و رجوع موفقیتی برای عمال دیوانی محسوب می‌شد. در سراسر ایران و شهر مدینه مطرح و خوانده شد و مذهب حنفی بار دیگر رونق بسیار یافت؛ ولی دو سال بعد که موقعیت مذهبی - سیاسی تغییر یافت، شیعیان دلیل رجعت خود را که همان «خوف از سلطان و بیم تیغ ترکان بود»، مطرح کردند و اظهار تشیع نمودند.

کشتار و ترور و تبعیذهای سیاسی از دیگر پیامدهای اختلافات مذهبی بود. اختلافات مذهبی در دوره سلجوقی به کشتارهای عظیمی از پیروان فرق مختلف می‌انجامید. این اختلافات در بغداد همیشگی بود و بیشتر میان مردم محله کرخ که شیعه مذهب بودند و دیگر مردم بغداد اتفاق می‌افتاد. در سال ۴۷۰ ق اختلاف مذهبی در بغداد فتنه‌ای بزرگ به وجود آورد. مؤیدالملک پسر نظام‌الملک از شحنة بغداد کمک گرفت «آن‌ها به اتفاق لشکریان حاضر شدند و مردم را زدند و گروهی بین آن‌ها کشته و از هم جدا شدند» (ابن اثیر ۱۳۶۸: ۸۴). در فتنه سال ۴۷۸ شهر بغداد «وزیر ابوشجاع گروهی از سپاهیان را فرستاد و آن‌ها را از ریختن خون و گناهی که دامنگیر فتنه‌جویان می‌شود، نهی کرد. آن گروه نتوانستند از عهده آن‌ها برآیند و مصیبت بزرگ شد» (همان: ۱۲۱). این اختلافات در سال بعد نیز بارها تکرار گردید.

خصومت‌ها و اختلافات مذهبی در شهرهای مختلف ایران زمین به کشتارهای وسیعی از مردم انجامید. در نیشابور به سال ۴۸۹ ق در زمان برکیارق، «بسیار بلا و آفت از آن جهت به مردم قصبه تعدی کرد» (ابن فندق بی‌تا: ۲۶۹). در سال ۵۱۰ ق در زمان محمدبن ملک‌شاه، در روز عاشورا در کنار مرقد امام هشتم (ع) آشوبی برپا شد. علت آن اختلاف فردی علوی با یکی از فقهای طوس بود. طرفداران آن دو نیز وارد معرکه شده، کار به نزاع و کشتار کشید. عضدالدین فرامرز بن علی، حاکم شهر، برای حفظ امنیت، دیواری به دور زیارتگاه حضرت امام رضا (ع) کشید تا به هنگام نزاع و کشمکش در امان بماند (ابن اثیر ۱۳۶۸: ۲۰۷).

در اختلاف مذهبی اهالی سبزوار به سال ۵۳۲ ق در عصر سنجر، «خلایق بسیار از هر دو جانب کشته آمد» (همان). اختلاف مذهبی مردم نیشابور در طول دوره سلجوقیان ادامه داشت. پس از حمله غزان در عصر سنجر و اسارت او نیز «هر شبی فرقه‌ای از محلی حشر می‌کردند و آتش در محله مخالفان می‌زدند» (نیشابوری ۱۳۳۲: ۵۱). در سال ۵۵۴ ق میان علویان و شافعیان در نیشابور اختلاف بالا گرفت. شافعیان بی‌شماری به قتل رسیدند و خانه امام‌الحرمین و بازار و مساجد شافعیان به آتش کشیده شد و حلقه‌های درس شافعیان تعطیل گردید (ابن اثیر ۱۳۶۸: ۱۳۵ - ۱۴۰).

اختلافات مذهبی گاهی به قتل علما و صاحب منصبان می‌انجامید. ابوالمظفر خجندی از فقهای شافعی در سال ۴۹۷ بعد از وعظ در شهر ری به دست مردی علوی کشته شد (همان: ۳۴۰). اسماعیل صابونی از خطبا و مفسران بزرگ نیشابور، در تعصبات مذهبی کشته شد (محمدبن منور ۱۳۷۱: ۶۸۸). عین القضاة همدانی دچار تعصب عوام و ابوالقاسم در گزینی وزیر

سنجر شد «سبب تهمتی که در باب عقیدت علمای روزگار بر وی بستند، بر در مدرسه که آنجا تدریس می‌کرد، فرمود که بیاویختند» (ناصرالدین منشی کرمانی ۱۳۶۴: ۷۶). اسماعیلیه در طول دوره حکومت سلجوقیان علاوه بر تبلیغ مذهبی، تشکیلات زیرزمینی و تروریستی ایجاد کرده بودند و از هر فرصتی برای از میان بردن دشمنان و مخالفان به وسیله افراد نفوذی خود که تقریباً در نزد تمامی بزرگان، مشاغلی حساس را عهده‌دار بودند، استفاده می‌کردند و در منابع تاریخی شواهد بسیاری درباره عوامل نفوذ آنان وجود دارد. «کودکانی را نزد افرادی که می‌خواستند بکشند، می‌فرستادند و از او می‌خواستند که خود را به فرد نزدیک کرده از ملازمین او گردد؛ و در وقتی که لازم می‌دیدند، از کودک می‌خواستند آن شخص را بکشتی» (هندوشاه نخجوانی ۱۳۴۴: ۲۸۸).

خوف و رعب و وحشتی که از اسماعیلیان در میان امرا و دیوانیان ایجاد شده بود، تا به آنجا پیش رفت که صاحب منصبان دولتی و درباری در زیر لباس خود همیشه زره می‌پوشیدند تا اگر مورد سوءقصد قرار گیرند، مانعی برای آسیب واقعی به آنان باشد. امیر بلکابک سرمز، شحنة اصفهان، در سال ۴۹۳ ق در خانه سلطان محمد به دست فداییان کشته شد؛ زیرا آن روز فراموش کرده بود زره به تن کند (ابن اثیر ۱۳۶۸: ۲۷۵). این امر نشان می‌دهد که افراد سوءقصد کننده و اسماعیلی مذهب به این صاحب منصبان آن قدر نزدیک بودند که حتی از نوع و چگونگی پوشش زیر آنان در هر روز با خبر بودند و همین امر وحشت و ترس از اسماعیلیه را می‌افزود و احتیاط برخورد با آنان را نیز، آنان گروهی را تربیت کرده بودند که در کاردزنی مهارت بسیار داشتند و ترورهای سیاسی و مذهبی را به وسیله همین افراد که جزو عوامل نفوذی آنان در دربار و دیوان بودند و فداییان اسماعیلی نامیده می‌شدند، انجام می‌دادند. آنان احمد یل روادی، حاکم آذربایجان را در دربار محمدبن ملکشاه کارد زده، کشتند (ملک الشعرا ۱۳۱۱: ۴۱۱). مسلماً ورود افراد عادی به دربار ممنوع بوده است و کسانی که در این ماجرا دست داشتند، عوامل نفوذی اسماعیلی بودند که در دربار خدمت می‌کردند؛ چنان‌که معین‌الدین ابونصر کاشی، وزیر سنجر، به وسیله دو تن اسماعیلی که در اسطبل وزیر ستوریان بودند، کارد خورد. آنان حتی در میان نزدیکترین افراد پادشاهان سلجوقی نیز حضور داشتند. یکبار کاردی را بر کنار بستر سنجر فرو کردند تا او را بترسانند (همدانی ۱۳۳۷: ۴۰). راه دیگر این بود که اسماعیلیه در شکل و هیئت‌های مختلف در سر راه امرا و دیوانیان قرار گرفته، آنان را به قتل می‌رساندند. «تنی چند با لباس زنانه در راه او (مقرب جوهر، خادم سلطان سنجر) ایستادند و دادخواهی کردند او نیز ایستاد که به سخنان آنها

گوش دهد. به این ترتیب بر او حمله بردند و خونش را ریختند» (ابن اثیر ۱۳۶۸: ۲۵).

اقدامات تروریستی و مخفیانه اسماعیلیان گاهی حربه مناسبی برای توجیه کشتارهای سیاسی و مذهبی درباریان و دیوانیان شده بود. گاهی نیز به نظر می‌رسد بعضی از سلاطین یا صاحب منصبان سلجوقی کارد زنان اسماعیلی را اجیر می‌کردند تا به اهداف خود برسند. قتل نظام‌الملک و المسترشد و الراشد، خلفای عباسی، از آن جمله بود. البته مردم عادی نیز از دست اسماعیلیان در امان نبودند، به خصوص اهالی مناطق مجاور قلاع اسماعیلی در بدترین وضع زندگی می‌کردند و از امنیت برخوردار نبودند. ابن اثیر می‌نویسد: «حسن صباح مردان آنان را می‌کشت و گرفتار می‌کرد و زنانشان را نیز به اسارت می‌برد» (همان: ۲۱۵). داستان علوی مدنی نابینا در اصفهان، یکی از ترفندهای آنان در ایجاد رعب و وحشت عمومی بود. علوی مذکور با استفاده از حس ترحم و مهربانی مردم، از آنان می‌خواست تا او را برای رسیدن به منزلش کمک کنند. به این ترتیب آنان را به خانه مورد نظر می‌کشاند و به این وسیله طعمه مرگشان می‌کرد. «مدت چهار پنج ماه برین بگذشت و خلقی بسیار از جوانان شهر مفقود شدند. کس بیرون نمی‌برد و از مرده و زنده خبری نمی‌یافتند» (راوندی ۱۳۶۴: ۱۵۷).

از پیامدهای دیگر اختلافات مذهبی، انزوایی بعضی از علما یا تبعید آنان بود. محمدبن احمدبن عبدالله بن احمد بن الولید ابوعلی از رؤسای معتزله، پنجاه سال آخر زندگی‌اش را در خانه خود به سر برد «و نمی‌توانست از گزند و آسیب عامه مردم بغداد از خانه بیرون بیاید» (ابن اثیر ۱۳۶۸: ۱۲۲). ناصر خسرو که اوایل دوره سلجوقی کار دیوانی می‌کرد، در اولین سفر به حج چون به مصر رسید، تحت تأثیر خلفای فاطمی مصر به مذهب اسماعیلی در آمد. او در اشعارش صریحاً خود را فاطمی می‌خواند (ناصر خسرو قبادیانی ۱۳۳۵: ۱۲۶). ناصر خسرو در بازگشت به خراسان به تبلیغ عقاید خود پرداخت که بر علمای اهل سنت گران آمد. آنان که نگران رشد مذهب فاطمی بودند، ناصر خسرو را به ترک وطن وادار کردند. او می‌نویسد: «ما را بد دین خواندند و بر ما غلبه کردند و از مسکن و شهر خویش ما را براندند» (ناصر خسرو بی‌تا: ۴۰۲) و سال‌های آخر عمرش را در مازندران و یمگان به سر برد.

نتیجه‌گیری

ایران در دوره حکومت سلجوقیان در اوج اختلافات مذهبی به سر می‌برد. عملکرد تعصب‌آمیز سلاطین سلجوقی و وزرای آنان اختلافات مذهبی را در جامعه ایران تشدید می‌کرد که به

درگیری‌های درون مذهبی و برون مذهبی میان درباریان، دیوانیان، سپاهیان و مردم عامه می‌انجامید. در نتیجه گروهی از علما و دانشمندان تحت فشارهای مذهبی یا مهاجرت کردند یا تبعید شدند و تعدادی از صاحب منصبان درباری و دیوانی ترور شدند و به قتل رسیدند. مهمتر این که راه رسیدن به وحدت سیاسی در ایران دچار رکود، رخوت و کندی گردید. نظام‌الملک با الگوی جامعه ساسانی درصدد ایجاد وحدت مذهبی در جامعه سلجوقی برآمده بود و می‌خواست در سایه این وحدت، ایران را به وحدت سیاسی برساند. از آن‌جا که او نیز دست پرورده همین اوضاع اجتماعی و سیاسی و فرهنگی بود، نتوانست از تعصبات خشک ناشی از اختلافات مذهبی دوری جوید و جامعه در جریان توفان اختلافات، دچار ضعف سیاسی گردید.

به این ترتیب، باید گفت در دوره سلجوقیان: ۱ - اختلافات مذهبی در اشکال درون مذهبی و برون مذهبی بروز کرده و ۲ - اختلافات مذهبی وارد محدوده سیاست و اجتماع شده بود. این اختلافات در ابعاد مختلفی نمود یافت: ۱ - در بعد فرهنگی، مبارزه با تشکیل مجالس مناظره، تألیف کتاب‌های کلامی و عقیدتی در تأیید یا رد یکی از مذاهب و تأسیس مدارس و اختصاص آن به پیروان مذهبی خاص صورت گرفت و فعالیت‌های فرهنگی و علمی محدود به حوزه‌های دینی شد و علوم عقلی از رونق افتاد. ۲ - در بعد سیاسی، توطئه چینی برضد رقبای مذهبی، در دیوان و دربار افزایش یافت و موجبات ترور و تبعید مخالفان سیاسی را فراهم ساخت. این امر، جامعه را از حضور وحدت و استقلال سیاسی محروم کرد. ۳ - در بعد نظامی، کشتار مخالفان مذهبی و ترور شخصیت‌های سیاسی و مذهبی رواج یافت و امنیت اجتماعی از جامعه دور شد.

به این ترتیب، درگیری‌های مذهبی از عوامل عمده‌ای بود که سلجوقیان را از برقراری وحدت سیاسی در ایران باز داشت.

منابع

- آق‌سرای، محمود بن محمد. ۱۳۶۲. تاریخ سلاجقه (مسامره الاخبار و مسایره الاخبار). تصحیح عثمان توران. چاپ دوم، تهران: اساطیر.
- ابن‌اثیر، عزالدین‌علی. ۱۳۶۸. کامل: تاریخ بزرگ اسلام و ایران. ترجمه علی هاشمی حاتری و ابوالقاسم

حالت. تهران: مؤسسه مطبوعاتی علمی.

ابن طقطقی. محمد بن علی بن طباطبا. ۱۳۶۷. تاریخ فخری: در آداب ملکداری و دولت‌های اسلامی. ترجمه محمد وحید گلپایگانی. چاپ سوم. تهران: علمی و فرهنگی.

ابن فندق، ابوالحسن علی بن زید بیهقی. بی‌تا. تاریخ بیهق. تصحیح احمد بهمنیار. مقدمه محمد بن عبدالوهاب قزوینی. تهران: فروغی.

اقبال، عباس. ۱۳۳۸. وزارت در عهد سلاطین بزرگ سلجوقی. به کوشش محمدتقی دانش پژوه و یحیی ذکاء. تهران: دانشگاه تهران.

بغدادی، ابومنصور عبدالقاهر. ۱۳۵۸. الفرق بین الفرق در تاریخ مذاهب اسلام. ترجمه و مقدمه و تعلیقات به ضمیمه ترجمه النکت الاعتقادیه شیخ مفید در عقاید امامیه اثنی عشریه، محمد جواد مشکور. چاپ سوم. تهران: اشراقی.

حسینی، ناصر بن علی. ۱۹۲۳. اخبار الدوله السلجوقیه. تصحیح محمد اقبال لاهور. بی‌تا.

رازی، نصیرالدین ابوالرشید عبدالجلیل. ۱۳۵۸. نقض «بعض مثالب النواصب فی نقض بعض فضائح الروافض». تصحیح جلال‌الدین محدث. تهران: انجمن آثار ملی.

راوندی، محمد بن علی بن سلیمان. ۱۳۶۴. راحه الصدور و آیه السرور در تاریخ آل سلجوق. تصحیح محمد اقبال. حواشی و فهارس مجتبی مینوی. تهران: امیرکبیر.

سمرقندی، امیردولت‌شاه بن علاءالدوله بختیشاه غازی. ۱۳۳۸. تذکره الشعراء. به همت محمد رضانی. چاپ دوم. تهران: پدیده «خاور».

شهرستانی، ابوالفتح محمد بن عبدالکریم. بی‌تا. الملل و النحل. ترجمه افضل‌الدین صدر ترکه اصفهانی. تصحیح و ترجمه محمدرضا جلالی نائینی. تهران: علمی.

صفا، ذبیح‌الله. ۱۳۶۳. تاریخ ادبیات ایران (از میانه قرن پنجم تا آغاز قرن هفتم هجری). تهران: فردوسی. طباطبایی، جواد. ۱۳۷۵. خواجه نظام‌الملک. تهران: طرح نوه.

عقیلی، سیفال‌الدین حاجی بن نظام. ۱۳۶۴. آثار الوزراء. تصحیح میرجلال‌الدین حسینی ارموی «محدث». چاپ دوم. تهران: اطلاعات.

کسائی، نورالله. ۱۳۶۳. مدارس نظامیه و تأثیرات علمی و اجتماعی آن. تهران: امیرکبیر.

محمدبن منور، ابی‌سعیدبن ابی‌طاهر بن ابی‌سعید ابی‌الخیر میهنی. ۱۳۷۱. اسرار التوحید فی مقامات الشیخ ابی‌سعید. مقدمه و تصحیح محمدرضا شفیعی کدکنی. چاپ سوم. تهران: آگاه.

- مرعشی، ظهیرالدین. ۱۳۶۳. تاریخ طبرستان و رویان و مازندران. به اهتمام برنهارد دارن. مقدمه یعقوب آژند. تهران: نشر گستره.
- مستوفی قزوینی، حمدالله بن ابی بکر بن احمد بن نصر. ۱۳۳۹. تاریخ گزیده. به اهتمام عبدالحسین نوایی. تهران: امیرکبیر.
- ملک الشعراى بهار، محمدتقی (تصحیح). ۱۳۱۱. مجمل التواریخ و القصص. به همت محمد رضائی. تهران: تهرانه خاور.
- مؤید ثابتی، علی. ۱۳۴۶. اسناد و نامه‌های تاریخی «از اوایل دوره اسلامی تا اواخر عهدشاه اسماعیل صفوی». تهران: طهوری.
- میرخواند، محمد بن خاوند شاه بلخی. ۱۳۷۵. تاریخ روضه الصفا. تهذیب و تلخیص عباس زریاب. جلد‌های چهارم، پنجم و ششم. چاپ دوم. تهران: علمی.
- ناصرالدین منشی کرمانی. ۱۳۶۴. نسائم الاسحار من لطائم الاخبار «در تاریخ وزراء». تصحیح میرجلال‌الدین حسینی ارموی «محدث». تهران: اطلاعات.
- ناصر خسرو دهلوی. بی‌تا. زادالمسافرین. تهران: محمودی.
- ناصر خسرو قبادیانی مروزی. ۱۳۳۵. سفرنامه. به کوشش محمد دبیرسیاقی. تهران: زوار.
- نظام‌الملک، ابوعلی حسن بن علی بن اسحاق طوسی. ۱۳۲۰. سیاست‌نامه. تصحیح عباس اقبال. تهران: مجلس.
- نیشابوری، ظهیرالدین. ۱۳۳۲. سلجوقنامه. ذیل سلجوقنامه ابوحامد محمد بن ابراهیم. تهران: نشر کلاله خاور.
- همدانی، خواجه رشیدالدین فضل‌الله. ۱۳۳۷. جامع‌التواریخ، تاریخ فرقه رقیقان و اسماعیلیان الموت. با مقدمه و حواشی محمد دبیرسیاقی. تهران: طهوری.
- هندوشاه نخجوانی. ابن‌سنجر بن عبدالله صاحبی. ۱۳۴۴. تجارب السلف. تصحیح عباس اقبال. چاپ دوم. تهران: طهوری.